

## پژوهشی در زندگی و اندیشه‌های عرفانی ابوالقاسم کُرکانی

امیرحسین مدنی<sup>۱</sup>

### چکیده:

ابوالقاسم کُرکانی (۳۸۰-۴۶۹) یکی از عارفان و مشایخ بزرگ مکتب خراسان است که آگاهی از اقوال و آراء و اندیشه‌های عرفانی وی، در بررسی تاریخ تحلیلی و جریان شناسی تصوف، امری ضروری و بایسته است. علیرغم گمنامی و شهرت اندک وی در تصوف، او در نزد بسیاری از بزرگان و مشایخ کبار صوفیه خدمت کرده و در روزگار خویش صاحب خانقاه و مریدانی بوده که بسیاری از آن‌ها از جمله ابوعلی فارمدی و ابوبکر نساج، به مدارج عالی عرفانی دست یافته و واسطه انتقال آموزه‌های عرفانی وی به بزرگانی چون احمد غزالی و عین القضات بوده‌اند. متأسفانه برخی از تذکره‌نویسانی چون حمدالله مستوفی و دولتشاه سمرقندی به استناد حکایتی در اسرارنامه عطار، مذکری را که از نماز گزاردن بر جنازه فردوسی خودداری کرد و اجازه نداد که وی را در گورستان مسلمانان دفن کنند، همین ابوالقاسم کُرکانی دانسته‌اند و دیگران هم بارها این افسانه را - به تقلید از روی یکدیگر و بدون تحقیق و ژرف نگری در حکایت عطار - نقل کرده و به عمد یا غیر عمد، کُرکانی را «فقیه متعصب» و «مذکر تنگ نظر» معرفی کرده، به همین بهانه در مقابل میراث و اندیشه‌های پربرابر عرفانی وی سکوت کرده‌اند.

این نوشتار بر آن است ضمن ذکر دلایل و شواهدی مبنی بر ردّ چنین نسبت و عملکردی به شیخ کُرکانی، ابتدا کلیاتی از زندگی، احوال، آثار، استادان، شاگردان و معاصران وی مطرح و سپس برخی از اقوال و اندیشه‌های عرفانی او را بیان کند؛ اندیشه‌هایی همچون: دفاع از ابلیس، توأمان بودن رضا و دعا، اهمیت فنای فی الله، فضل موافقت برادران، دام پندار، مار نفس، اطاعت بدون قید و شرط از پیر، تمایز معلوم خالق و علم مخلوق، توکل و یاد مرگ.

کلیدواژه‌ها: ابوالقاسم کُرکانی، تصوف خراسان، فنای فی الله، ابوعلی فارمدی، ابوبکر نساج.

## طرح مسئله

### مقدمه و پیشینه بحث:

عبدالله بن علی عبدالله الطوسی (۳۸۰-۴۶۹) مشهور به «ابوالقاسم کرکانی» از مشایخ بزرگ تصوّف خراسان در قرن چهارم و پنجم و از اقران ابوسعید ابوالخیر و هجویری غزنوی بوده است. وی از مردم روستای «کرکان» طوس بوده و خانقاه و دویره‌ای داشته است و عده‌ای از بزرگان صوفیه از جمله «ابوعلی فارمدی» شاگرد و مرید او بوده‌اند. تعلیمات وی از طریق فارمدی و ابوبکر نسّاج به محمد و احمد غزالی و عین القضات و بسیاری از بزرگان نسل بعد رسیده است.

متأسفانه در کتب تذکره و تصوّف، اطلاعات اندک و پراکنده‌ای از زندگی و نوع تعلیم عرفانی وی می‌توان یافت که گاه همین اطلاعات اندک، با افسانه‌هایی نیز آمیخته است و این خلط و آمیختگی کار پژوهش درباره‌ی وی را دشوار می‌سازد؛ از جمله تهمت معروفی که وی را عارف متعصّب و تنگ نظری معرفی کرده که از نماز گزاردن بر جنازه فردوسی خودداری کرد و اجازه نداد که وی را در گورستان مسلمانان دفن کنند. حال آنکه اندکی اطلاع از اندیشه‌های عرفانی و تصوّف عاشقانه کرکانی، او را نزد خواننده به کلی از این اتهام و تعصّب و قشری‌گری تبرئه می‌کند. در دوره معاصر نیز هنوز درباره‌ی ابوالقاسم کرکانی پژوهشی درخور و مبتنی بر منابع اصیل و جامع صورت نگرفته است<sup>۱</sup> و هرچه هست غالباً نقل و تکرار افسانه فوق و پاره‌ای آگاهی‌های بسیار محدود است.

نویسنده در این مقاله کوشیده است با پژوهش در منابع معتبر قدیم، تصویری نزدیک به واقع از سلوک و اندیشه‌های عرفانی کرکانی ترسیم کند؛ هرچند اطلاعات مربوط به زندگی و اندیشه‌های وی، در کتب معتبر عرفان و تصوّف - به عمد یا غیر عمد - بسیار کم و حتی در برخی از کتب اصیل نظیر «طبقات الصوفیة» سلمی و انصاری، «حلیة الاولیای» ابونعیم اصفهانی و «وفیات الاعیان» ابن خلکان، نزدیک به صفر است.

متن:

## الف) زندگی و احوال:

### ۱. کلیات:

از زندگی ابوالقاسم کرکانی و شیوه خاص سلوک عرفانی او، گزارش و اطلاعات دقیق و متقنی بر جای نمانده است و در همان منابع اندک، بیش از شرح زندگانی وی، اقوال و آرای عرفانی او نقل شده که در بخش دوم مقاله به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

عبدالغافر فارسی با صفاتی چون «کثیر المجاهده»، «دائم المشاهده» و «مرضی الطریقه» از کرکانی یاد کرده که بزرگان و مشایخ کبار صوفیه را خدمت کرده و صاحب خانقاه و مریدانی بوده که جمع بسیاری از آن‌ها به برکت انفاس شیخ و همنشینی با او، به مقامات عالی عرفانی دست یافته اند. (المنتخب من کتاب السیاق لتاریخ نيسابور، ص ۲۷۵، ۲۷۶) ذهبی نیز کرکانی را مقتدا و شیخ صوفیه معرفی کرده که صاحب «احوال» و «مجاهدات» ی بوده و بسیاری از جمله سمعانی با تکریم از وی یاد کرده‌اند. (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۴۰۵)

سلسله مشایخ کرکانی با سه واسطه - که ابوعثمان مغربی و ابوعلی کاتب و ابوعلی رودباری - اند به سید الطایفه جنید بغدادی می‌رسند. (نفحات الانس، ص ۳۱۲، ۵۵۹؛ نیز مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۵۸۵) او از اجله مریدان ابوعثمان مغربی محسوب می شده و عنوان «خلیفگی» او را داشته است. (طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۵۴۱) البته در این میان، علاء الدوله سمنانی، میان او و ابوعثمان مغربی از «منصور خلف» نیز نام برده است. (مصنفات فارسی، ص ۳۱۶)

کرکانی از راه مزرعه‌ای که داشت امرار معاش می کرد (کشف الأسرار، ج ۲، ص ۳۳) و به قول هجویری سفرهایی سخت «به شرط معاملات» و با رعایت شرایط داشته است. (کشف المحجوب، ص ۲۵۶)

## ۲. تولّد:

در هیچ یک از منابع متقدّم - طبق سنّت مرسوم بسیاری از این کتب که تاریخ وفات، مهم‌تر از تاریخ تولّد انگاشته می‌شود - یادی از تاریخ ولادت کرّکانی در میان نیست و تنها در برخی از کتب تذکره متأخّر - همچون مجمل فصیحی - سال ولادت او ۳۸۰ ه.ق. ذکر شده است. (مجمّل فصیحی، ج ۲، ص ۹۵)

## ۳. محلّ تولّد:

بدون شک نسبت «کرّکانی» به شخصیت مورد بحث ما، به دلیل انتساب وی به روستای محلّ تولّدش «کرّکان»<sup>۲</sup> طوس بوده است. سبکی، کرّکان را به ضمّ و تشدید راء ذکر کرده است. (طبقات الشافعیة الکبری، ج ۵، ص ۳۰۵) یاقوت حموی در معجم البلدان، ضمن تأیید تلفّظ «کرّکان» (بالضّمّ و آخره و إذا غرّب قیل جرجان)، این نام را به سه موضع اطلاق کرده است: اول؛ شهری میان طبرستان و خراسان که عالمان بسیاری از آنجا برخاسته اند و نوشته نمی‌شود مگر با دو «جیم» (= جرجان = گرگان). دوم؛ قریه‌ای در فارس و سوم؛ روستایی در «قرمیسین».<sup>۳</sup> (معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۵۲) ظاهراً هیچ کدام از سه موضعی که یاقوت بدان‌ها اشاره کرده، به روستای کرّکان طوس مربوط نمی‌شود و محلّ تولّد عارف مورد نظر ما جز این سه بوده است. این روستا [کرّکان]، هم اکنون دهی از دهستان درزاب بخش چناران شهرستان مشهد به شمار می‌رود و در اسناد دولتی به نام «گورکان» و در تلفّظ محلی به نام «گورکون» مشهور است. (اسرارالتوحید، ج ۲، ص ۶۷۸)

در بسیاری از تذکره‌ها و کتب رجال و تصوّف، نسبت «کرّکانی» به صورت «گرگانی» ثبت و ضبط شده که مسلماً نادرست است؛ زیرا نسبت «گرگانی» شائبه اهل گرگان بودن وی را به ذهن تداعی می‌کند، در حالی که او مسلماً اهل خراسان بزرگ بوده است.

بجز نسبت نادرست فوق، نسبت‌های مختلف «کرّجانی، کرّگانی، گورکانی و گوزگانی» نیز برای این عارف آمده است که هرچند دو صفت اول به دلیل ابدال کاف به جیم و گاف تا حدودی پذیرفتنی است، اما محملی برای تأیید و اثبات دو صفت دوم وجود ندارد.

#### ۴. استادان:

بجز ابوعثمان مغربی که در طریقت پیر و استاد کرّجانی بوده و به واسطه او نَسَب معنوی وی به جنید می‌رسیده است، منصور حلّاج عارف متقدمی است که کرّجانی به کرّات از او با نظر تکریم و احترام یاد کرده و این یادکرد و تعظیم، گویا به دلیل همسویی نظریه او در باب «ابلیس» با سخنان و شطحیات حلّاج در این زمینه است. هجویری درباره ارادت کرّجانی به حلّاج می‌نویسد: «اندر ایام ما شیخ ابوسعید و شیخ ابوالقاسم کرّکان و شیخ ابوالعبّاس شقّانی - رضی الله عنهم - اندر وی [حلّاج] سرّی داشته‌اند و به نزدیک ایشان بزرگ بود.» (کشف المحجوب، ص ۲۲۹، ۲۳۰)

عطار در تذکره الاولیا - هرچند فصلی جداگانه به کرّجانی اختصاص نداده - اما ذیل نام «حسین بن منصور» گفته که: «مشایخ بسیاری حلّاج را انکار کرده و مقامات معنوی وی را مردود دانسته‌اند، بجز معدودی از مشایخ متقدم و برخی از متأخران همچون ابوسعید و ابوالقاسم کرّجانی و ابوعلی فارمدی که در کار و طریقه حلّاج سیری داشته‌اند.» (تذکره الاولیا، ص ۵۸۳) ماسینیون نیز «از مشایخی چون ابوالقاسم کرّجانی و ابوعلی فارمدی و احمد غزالی به عنوان کسانی که نظریه عشق حلّاج را پذیرفته‌اند، یاد کرده است؛ گرچه او به هیچ یک از اقوال این مشایخ در این زمینه اشاره نکرده است.» (باده عشق، ص ۸۲)

نکته جالب اینکه کرّجانی در هیچ یک از اقوال خود - دست کم طبق مدارک و اسنادی که به ما رسیده است - از مشایخ صوفیه از جمله پیر و مراد خویش یعنی ابوعثمان مغربی با القاب تحسین‌آمیز یاد نکرده و تنها شخصیت و افکار حلّاج را

تأیید و تحسین کرده و این نکته حدس ما را مبنی بر اینکه کرکانی، دیدگاه خاص و جسورانه خویش را درباره ابلیس، از حلاج گرفته، تقویت می‌کند. بعلاوه نگاهی به تاریخ تصوف اسلامی نیز نشان می‌دهد که مسأله ستایش ابلیس و دفاع از او، با حلاج آغاز شده و وی در یکی از زیباترین بخش‌های کتاب «طواسین» خود به دفاع از ابلیس و مسأله لعنت ابلیس و شناخت او از مسأله توحید پرداخته است. (برای اطلاع بیشتر ر.ک. تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ص ۱۴۵-۱۴۸)

### ۵. شاگردان و مریدان:

آن‌گونه که در «شذرات الذهب» و «العبر» آمده، کرکانی شیخ صوفیه و «صاحب دویره و اصحاب» (خانقاه و مریدان) بوده است. (شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، جزء ثالث: ص ۳۳۴؛ نیز العبر، ص ۴۱۳) و بعید نیست که در خانقاه وی - که هیچ‌گونه نشانی در کتب تذکره و تاریخ درباره آن نیامده - جمع کثیری از مریدان شیخ وجود داشته باشند؛ چنانکه عین القضاة چندین هزار مرید برای کرکانی برشمرده که همه صاحب روزگار بوده و کرامت‌های عظیم و فراست‌های ظاهر داشته‌اند. (نامه‌ها، ج ۱: ص ۲۷۴)

در صدر همه مریدان و شاگردان مستقیم و بلاواسطه شیخ کرکانی می‌توان از «ابوعلی فارمدی» و «ابوبکر عبدالله نساج» نام برد. ابوعلی فارمدی (م ۴۷۷) علاوه بر مریدی شیخ، داماد وی نیز بود. طبق حکایتی که در اسرارالتوحید آمده، فارمدی ابتدا مرید و شیفته ابوسعید ابوالخیر بوده است و بعد از رفتن شیخ از نیشابور، به سلک شاگردان امام ابوالقاسم قشیری درآمده و وقتی بعد از چندین سال مجاهده و مریدی وی، قشیری نتوانست واقعه او را بگشاید، فارمدی در طوس نزد کرکانی رفت و در اولین دیدار، شیخ به او گفت: «هنوز به درجه‌ای نرسیده‌ای، اما اگر تربیت یابی به مقام بزرگ رسی». فارمدی چندین سال زیر نظر کرکانی به مجاهدت و ریاضت پرداخت و علوم ظاهر و باطن بر وی گشاده گشت. (اسرارالتوحید، ج ۱، ص ۱۱۸-

۱۲۰) فارمدی مردی خوش سخن و بلیغ بوده و مجالس تذکیر او شهرت فراوانی داشته و آنگونه که سُبکی نوشته، گیرایی بیان و مواعظ او، نام همهٔ مذکران و فصیحان برجستهٔ قبل از او را از یادها برده است. (طبقات الشافعیة الکبری، جزء خامس، ص ۳۰۵) خانقاه فارمدی در طوس حداقل تا سال ۵۱۴ برقرار بود. (کشف المحجوب، ص نوزده)

شاگرد دیگر کرکّانی، ابوبکر نسّاج - از عارفان قرن پنجم - بوده است. (دیوان شاه نعمت الله ولی، ص ۶۳۷؛ نیز جواهر الأسرار و زواهر الأنوار، ص ۱۰۱) اطلاعات تذکره ای و تاریخی در باب وی بسیار اندک است و تنها می‌دانیم که احمد غزالی، مرید و شاگرد این نسّاج بوده است. (اسرارالتوحید، ج ۲: ص ۶۴۷)

بجز فارمدی و نسّاج، هجویری غزنوی - صاحب کشف المحجوب - را نیز می‌توان به نوعی مرید کرکّانی به حساب آورد. وی بارها در مقام شاگرد، از واقعه‌ها و سؤالات و مشکلاتی سخن به میان آورده که جواب هریک را به درستی از کرکّانی شنیده و پیر پُردان، سخنان آن مرید جوان را - که هنوز نشانه‌هایی از نخوت کودکی و آتش جوانی در وجود او بوده - با سعهٔ صدر می شنیده و با پاسخ‌های درست و بجا، روزگار وی را سره می‌کرده است. (کشف المحجوب، ص ۲۵۶، ۳۵۰ و ۳۵۱)

از شاگردان باواسطه و غیر مستقیم کرکّانی، می‌توان از احمد غزالی و عین القضات همدانی نام برد. احمد غزالی به واسطهٔ استاد خود ابوبکر نسّاج به کرکّانی و اندیشه‌هایش پیوند خورده و عین القضات هم از طریق استاد خود احمد غزالی. می‌توان گفت که این دو در اندیشه‌ها و سخنان خود در «دفاع از ابلیس»، بیشترین تأثیر را از دیدگاه‌های کرکّانی پذیرفته‌اند؛ شیخ و استادی که خود، واسطهٔ انتقال اندیشه‌های حلّاج در این زمینه به پسینیان بوده است.

با این همه سخنان جسته و گریخته‌ای در برخی از کتب عرفانی آمده که کرکّانی را پیر و مرادی سخت‌گیر و با خُلُق خاص نشان داده که علیرغم داشتن هزاران

مرید، باز هم در طلب مریدی برآمده که صفات خاص مورد نظر او را داشته باشد و گویا مریدان تحت امر او، فاقد دست کم برخی از صفت‌ها و شروط ذهنی و سلوکی وی بوده‌اند. (نامه‌ها، ج ۱، ص ۷۵، ۲۷۴) به عنوان مثال، در حکایتی که در احیاء العلوم آمده، کرکانی از شاگرد و مرید خود، ابوعلی فارمدی، تنها به دلیل انکار و اعتراضی در خواب، یک ماه اعراض کرد و با او سخنی نگفت تا به مرید خویش بفهماند که اگر در دل او انکار و خصومت با استاد نبود، در خواب هم آن اعتراض به زبانش نمی‌رفت. (احیاء علوم الدین، ربع منجیات، ص ۳۰۴) این شروط و دیدگاه‌های خاص کرکانی برای یک مرید کامل و مطلوب، در هیچ یک از کتب دیده شده نیامده، تنها در رساله «لوايح» از قول شیخ، نقل شده که چندین سال است که رونده «ابلیس طلب» می‌طلبد و نمی‌یابد. (لوايح، ص ۲۴) این صفت «ابلیس طلبی» مرید دقیقاً با دیدگاه کرکانی درباره ابلیس - که در بخش دوم مقاله خواهد آمد - مطابقت دارد.

#### ۶. معاصران:

از عارفان و بزرگان معاصر کرکانی، می‌توان به «ابوسعید ابوالخیر، ابوالقاسم قشیری، ابوالعباس شقانی و خواجه نظام الملک طوسی» اشاره کرد. بر اساس حکایتی که در اسرارالتوحید آمده، ابوسعید و کرکانی در طوس بر یک تخت نشسته بودند و جمعی از درویشان نزد ایشان ایستاده. ناگاه، به دل درویشی خطور کرد که مقام و منزلت این دو بزرگ چیست؟ ابوسعید روی بدن درویش کرد و گفت: «هرکس خواهد که دو پادشاه به هم بیند در یک جای، در یک وقت، بر یک دل، گو درنگر!» (اسرارالتوحید، ج ۱، ص ۶۰) این حکایت، ضمن یکدلی و یکرنگی ابوسعید و کرکانی، مقام و شکوه معنوی شیخ را می‌رساند.

هجویری نیز - که به نوعی می‌توان وی را مرید کرکانی پنداشت - یکی دیگر از معاصران شیخ است که بارها از وی با صفاتی نظیر «شیخ المشایخ» و «قطب المدار» (کشف المحجوب، ص ۳۱۰، ۶۷) یاد کرده و به کرات سؤالات و مشکلات عرفانی



خود - از جمله شرایط «صحبت» - را با وی در میان گذاشته (همان، ص ۵۰۰) و اذعان کرده که او را با کرکّانی اسرار بسیار بوده است. (همان، ص ۲۵۷)

دیگر صوفی مشهور معاصر کرکّانی، ابوالقاسم قشیری (م ۴۶۵) است؛ با القابی همچون «استاد امام» و «زین الاسلام». ناصر بن محمد اسفراینی که خود از کبار مشایخ اسفراین بوده است، در تجربه سلوکی خود، از همنشینی با ابوالقاسم قشیری در نیشابور و ابوالقاسم کرکّانی در طوس سخن گفته و به طور ضمنی این دو عارف را استاد خویش شمرده است. (معجم السفر، ج ۱: شماره ۱۳۴۸) البته قشیری برخلاف ابوسعید و هجویری از معاصران خود، حتی از ابوعلی دقاق (م ۴۰۵) پیر و پدرزن خود، ترجمه و شرح احوالی نیاورده و از مشایخ بزرگ متقدم نیز از ذکر حلّاج خودداری کرده است. (برای اطلاع بیشتر ر.ک. کشف المحجوب، ص بیست و سه)

ابوالعبّاس احمد بن محمد شقّانی (م ۴۵۸) یکی دیگر از صوفیان و معاصران کرکّانی است که هجویری در کشف المحجوب در دو موضع نام آن دو را کنار یکدیگر آورده: یکی بزرگی حلّاج نزد کرکّانی و شقّانی (کشف المحجوب، ص ۲۲۹) و دیگر اعتقاد آن دو در خطر نفس و تمثّل نفس به «مار و سگ». (همان: ۳۱۰) بعلاوه دیدگاه این دو عارف درباره بزرگداشت حلّاج و خوار داشت سماع (همان: ۶۰۰) اشتراک عقاید و مبانی عرفانی آن دو را اثبات می‌کند.

خواجه نظام الملک طوسی نیز یکی دیگر از معاصران کرکّانی است که به موجب حکایتی که در مصیبت نامه عطار آمده است، یکبار شیخ کرکّانی از کویی می‌گذشت و کودکان - از جمله نظام الملک - مشغول بازی بودند. نظام الملک چون شیخ را از دور دید، گفت: دست از بازی بکشید و کناری روید زیرا بزرگی می‌آید. این سخن و احترام خواجه، به نظر شیخ خوش آمد و او را شایسته رسیدن به مقامات عالی دانست:

زین ادب، زین حرمت و زین خوی تو ای نظام الملک بردی گوی، تو

(مصیبت‌نامه، ص ۳۶۰)

## ۷. آثار کرّکانی:

در هیچ یک از کتب تذکره و تصوّف، نامی از آثار و نوشته های کرّکانی، به میان نیامده و تنها «بخاری» ضمن نقل سخنی از وی، نوشته است که او این سخن خویش را در کتاب خود به نام «اصول الطریقه و فصول الحقیقه» ذکر کرده است. (انیس الطّالین و غدّة السالکین، ص ۵۲)

## ۸. وفات:

به تصریح ذهبی، سال درگذشت کرّکانی، ربیع‌الأول سال ۴۶۹ ه.ق. بوده است (سیر أعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۴۰۵) و این تاریخ را بسیاری از محققان معاصر نیز پذیرفته‌اند. ابن عماد حنبلی بدون ذکر سال وفات، تنها ماه ربیع‌الأول را ذکر کرده (شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ص ۳۳۴) و صفدی هم ذیل نام عبدالله بن علی با نوعی تساهل، سال وفات شیخ را «فی حدود السّتین و أربعمائه» (حدود ۴۶۰) دانسته است. (الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۳۲۶)

## ۹. آرامگاه:

بی شک آرامگاه کرّکانی، در طوس بوده است و به تصریح «مهمان‌نامه بخارا» مزار برخی از «اعاظم اکابر» همچون: «شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابونصر سراج» در طرف شرقی طوس واقع شده است. (مهمان‌نامه بخارا، ص ۳۵۰) این آرامگاه در طوس تا قرن دهم مشهور و زیارتگاه بوده است. (قلندریه در تاریخ، ص ۲۱۸)

## ب) کرّکانی و فردوسی طوسی:

عطار در اسرارنامه در حکایتی از «ابوالقاسم» نامی یاد کرده که حاضر نشد بر جنازه فردوسی نماز بگزارد و بعد از عطار، بسیاری از صاحبان تاریخ و تذکره، ابوالقاسم مذکور را همان «ابوالقاسم کرّکانی» دانسته‌اند؛ اگرچه عطار تنها به ذکر نام «ابوالقاسم» بدون لقب و کنیه بسنده کرده است:

شنودم من که فردوسی طوسی  
به بیست و پنج سال از نوک خامه  
به آخر چون شد آن عمرش به آخر  
اگر چه بود پیری پرنیاز او  
چنین گفت او که «فردوسی بسی گفت  
به مدح گبرکان عمری به سر برد  
ما در کار او برگ ریا نیست  
که کرد او در حکایت بی فسوسی  
به سر می بُرد نقش شاهنامه  
ابوالقاسم - که بُد شیخ اکابر-  
نکرد از راه دین بر وی نماز او  
همه در مدح گبری ناکسی گفت  
چو وقت رفتن آمد بی خبر مرد  
نمازم بر چنین شاعر روا نیست»  
(اسرارنامه، ص ۲۲۹، ۲۳۰)

بعد از عطار، حمدالله مستوفی، در «تاریخ گزیده»، صریحاً از «ابوالقاسم کرکانی» نام برده و تصریح کرده که بعد از نماز نگزاردن بر جنازه فردوسی، همان شب وی را در خواب با حله‌های روحانی دید و فردوسی بدو گفت که خداوند به دلیل بیتی که در توحید سروده، مقبول درگاهش ساخته است:

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه ای هرچه هستی تویی<sup>۵</sup>

(تاریخ گزیده، ص ۶۶۱)

این افسانه و داستان ساختگی بعد از عطار و مستوفی، به تذکره‌ها و کتب دیگر راه یافته که می‌توان از آن همه به تذکره‌الشعراى دولت‌شاه و چهار مقاله نظامی عروضی اشاره کرد. (تذکره‌الشعرا، ص ۴۵؛ نیز، چهار مقاله، ص ۸۳) البته نظامی نامی از «ابوالقاسم کرکانی» به میان نیاورده و تنها نوشته: «و در آن حال مذکری بود در طبران، تعصب کرد و گفت: من رها نکنم که تا جنازه او را در گورستان مسلمانان برند، که او رافضی بود.» (چهار مقاله، ص ۸۳) و عجیب اینکه محققان چهار مقاله - مرحوم قزوینی و مرحوم معین - در تعلیقات خویش «مذکر طبرانی» را «ابوالقاسم کرکانی» دانسته‌اند، (همان: ص ۲۴۵) کرکانی عارفی که در هیچ یک از کتب رجال و تذکره و تصوف، صفت «مذکر طبرانی» درباره او نیامده است.

دلایلی که می‌توان در ردّ انتساب و تطبیق «ابوالقاسم» و «مذکر طبرانی» و «فقیه متعصب» به ابوالقاسم کرکّانی ذکر کرد، به شرح ذیل است:

۱. عطار در «اسرارنامه» از تعبیرات «شیخ اکابر»، «پیر پرنیاز» و «طوسی پیر» برای توصیف «ابوالقاسم» استفاده کرده است (اسرارنامه، ص ۲۲۹، ۲۳۰). اگر به سنت تذکره‌نویسان این «ابوالقاسم» را همان ابوالقاسم کرکّانی فرض کنیم، این پندار و تطبیق به دلایل تاریخی قابل قبول نیست؛ زیرا کرکّانی در سال وفات فردوسی (۴۱۱ یا ۴۱۶) بسیار جوان بوده (۳۱ یا ۳۵ ساله) و تعبیرات «شیخ و پیر» به هیچ روی در مورد وی صدق نمی‌کند.

۲. عطار در مصیبت‌نامه و ضمن سه حکایت عرفانی و تمجیدآمیز از کرکّانی، صریحاً القاب «شیخ کرکّانی» (صص: ۲۴۸، ۳۶۰) و یا «شیخ کرکان» (ص ۴۵۱) را برای وی آورده نه نام کوچک «ابوالقاسم». او همچنین در الهی‌نامه (ص ۱۵۴) از عنوان «شیخ کرکّانی» در حکایتی استفاده کرده است. حال، نکته این است که شاعری که در دو منظومه عرفانی خویش، چندین بار از القاب کامل «شیخ کرکّانی» استفاده کرده و البته به تمجید و تحسین او پرداخته، به لحاظ سبک‌شناسی و نقد ادبی، نمی‌توان پذیرفت که در منظومه دیگر خویش - اسرارنامه - تنها از نام «ابوالقاسم» استفاده کرده باشد، و منظورش ابوالقاسم کرکّانی باشد؛ زیرا «هر مؤلف، یک منظومه زبانی و ذهنی خاص خود دارد که در تمام آثار او، به طور یکسان جاری است.» (دفتر روشنایی، ص ۱۳)

۳. در ادامه و تأیید دلیل پیشین، باید گفت عطار معمولاً در منظومه‌های خویش نام‌ها را همراه با صفات و انتساب هریک از آن‌ها آورده و چطور می‌شود که یکباره سنت شکنی کرده، در اسرارنامه فقط از نام مجرد «ابوالقاسم» استفاده کرده است و منظورش «کرکّانی» باشد. مثلاً در منطق الطیر از عارفانی چون: بشر حافی، بوسعید مهنه، بوعلی رودبار، بوعلی طوسی، معشوق طوس، یوسف همدان؛ در مصیبت‌نامه: ابراهیم ادهم، بوعلی دقاق، بوعلی طوسی، عبدالله طاهر و در الهی‌نامه: ابوالقاسم

همدانی، ابوبکر سفاله، ابوبکر صدیق، ابوبکر واسطی، ابوعلی رودباری، ابوعلی طوسی و ابوعلی فارمدی نام برده است. وی تنها نام‌های مشهور و شناخته شده‌ای همچون: «جنید، حلّاج، خرقانی، شبلی و واسطی» را بدون اضافه و صفت آورده، اما شهرت و خاص بودن «ابوالقاسم» به گونه‌ای نبوده و نیست که نام تنهای او در ذهن، «کرکّانی» بودن وی را تداعی کند، همان‌گونه که در کتب رجال «ابوالقاسم» های متعدّدی ثبت شده است.

۴. عطار نیشابوری بارها در آثار خویش از کرکّانی تعریف و تمجید کرده و او را با تعبیراتی همچون «جهان صدق»، «قطب وقت» (الهی‌نامه، ص ۱۵۴) و «شمع شرع» (مصیبت‌نامه، ص ۳۶۰) توصیف کرده و از تعبیرات و حکایاتی که درباره او آورده، چنین بر می‌آید که شیفته و دوستدار وی بوده است. در حالی که حکایت مندرج در اسرارنامه، نوعی خوارداشت و تحقیر آن کسی است که بر فردوسی خرده گرفت و حاضر نشد به جنازه اش نماز بگزارد و مسلماً کرکّانی محبوب عطار نبوده است.

۵. تطبیق نادرست حکایت اسرارنامه به ابوالقاسم کرکّانی، با برخی از مبانی و معتقدات عرفانی او - که اتفاقاً قسمتی از آنها در آثار خود عطار هم آمده - نیز مباینیت دارد. به عنوان مثال، عطار در الهی‌نامه، حکایت «شیخ کرکّانی با گریه خانقاه» خویش را نقل کرده و از مهربانی و شفقت «شیخ وفادار و کاردیده» به گریه خانقاه سخن گفته و اینکه گریه به دلیل سه بچه‌ای که در شکم داشته، بر خلاف معهود، مقداری گوشت از مطبخ ربود و خادم خانقاه نیز او را نیک بمالید و وقتی شیخ ماجرا را فهمید به خادم گفت:

که گریه، بی شکی، معذور بوده ست	ز حظّ خویشتن بس دور بوده ست
ازو این کار نه ترک ادب بود	ولی از احتیاجش این طلب بود
کسی را در ضرورت گر مقام است	شود، حالی، مباحش گر حرام است

(الهی‌نامه، ص ۱۵۴، ۱۵۵)

آیا می‌توان عارف جوانمردی را که خود گفته است: «آدمی را باید که درگاه بندگی گیرد و جمله نسبت‌ها از خود دفع کند، بجز نسبت مردمی و جوانمردی» (کشف المحجوب، ص ۲۵۷) متعصّب و متکبّر دانست و چنین تناقضی را در حرف و عمل او پذیرفت؟

۶. شفیعی کدکنی در مقدمه اسرارنامه نوشته است: «ما نمی‌دانیم که در الهی‌نامه یا اسرارنامه یا مصیبت‌نامه چه بخش‌هایی حاصل تصرف دیگران است. با این که تصحیح انتقادی متن این منظومه‌ها، بر اساس کهن‌ترین نسخه‌های شناخته شده در جهان سامان پذیرفته، هنوز بخش‌های دخیل و مشکوک درین منظومه‌ها باقی است.» (اسرارنامه، ص ۶۸) با توجه به این سخن سنجیده و درست، - با قید احتیاط - آیا نمی‌توان گفت که داستان «فردوسی و ابوالقاسم» در اسرارنامه، حاصل تصرف و برافزوده دیگران است؛ دیگرانی که خواسته اند فردوسی را از زبان عطار بزرگ جلوه دهند، بویژه اگر بدانیم که اولاً این حکایت بعد از «خاتمه الکتاب» و توصیه‌های عطار در فواید «خاموشی و سکوت» آمده است، ثانیاً ساختار این حکایت به گونه‌ای است که راوی خواسته است فردوسی را به اعلیٰ علّین ببرد و به دلیل بیتی که در توحید گفته، «جهانی پرفرشته» و «فیض روحانی» را نصیب او کند. حال چگونه ممکن است عطاری که در این حکایت چنان از فردوسی تعریف و تمجید کرده و او را صاحب «مقام صدق و قصر دین» خوانده، در منظومه‌های دیگر منظوم و مشور خویش حتی نامی هم از وی نبرد و شیفتگی وافر خویش را نثار او نکند؟ ثالثاً تغییر نام افراد یا افزودن بر و کاستن از وجوه شخصیت ایشان که از آشکارترین و مهم‌ترین گونه‌های تحولات ایدئولوژیک و سیاسی و ناسیونالیستی است، به نظر می‌رسد در منظومه‌های عطار بیش از دیگران اتفاق افتاده باشد.<sup>۶</sup>

### ج) آراء و اندیشه‌ها:

بدون شک عارفی که معاصران و آیندگان او، وی را با صفات و القابی چون: «شیخ المشایخ و قطب المدار» (کشف المحجوب، ص ۳۱۰) و «یکی از اولیای بزرگ» (کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۴۵۳) و «جهان صدق و قطب وقت خود» (الهی‌نامه، ص ۱۵۴) و «پیشوای یگانه و منبع حقایق عرفانی» (جواهر الأسرار و زواهر الأنوار، ص ۱۰۰) خوانده‌اند، حرف و نکته‌ای در سلوک عرفانی خویش داشته است و بی گمان حقایق عرفانی بسیاری در آموزه‌های وی نهفته بوده است، اما دریغ که از میراث عرفانی وی، جز سخنان و جملات پخش و پراکنده‌ای، اثری مستقل به ما نرسیده است.

آنچه با تأمل در کتب تصوف و عرفان، به عنوان میراث عرفانی شیخ ابوالقاسم کرکانی، به دست آمد، به شرح ذیل است:

#### ۱. دفاع از ابلیس:

مسأله دفاع از ابلیس، یک اندیشه فلسفی- عرفانی است و ریشه‌های ایرانی کهن دارد. در تصوف اسلامی نخستین نمایندگان آن، همه ایرانی بوده‌اند، از قبیل حلّاج (مقتول در ۳۰۹) و در دوره‌های بعد ابوالقاسم کرکانی و احمد غزالی (م ۵۲۰) و عین القضات همدانی (۵۲۵). (قلندریه در تاریخ، ص ۶۴) به نظر می‌رسد در این میان کرکانی، حلقه و واسطه‌ای میان اندیشه‌های حلّاج و انتقال این افکار به احمد غزالی و عین القضات همدانی بوده است؛ بنابراین او به لحاظ فکری، به تفکر حلّاجی وابسته بوده و «ظاهراً اندیشه دفاع از ابلیس را در خراسان عصر خویش تبلیغ می‌کرده است.» (الهی‌نامه، ص ۵۲۸) بر طبق آنچه عین القضات از استاد خود احمد غزالی نقل کرده، کرکانی از فرط احترام به ابلیس، هیچ گاه نام او را بر زبان نمی‌آورده، «بل چون نام او بردی، گفتم: آن خواجه خواجهگان و آن سرور مهجوران.» (نامه‌ها، ج ۱، ص ۹۷؛ نیز ج ۲، ص ۴۱۶، ۴۱۷) هرچند با مطالعات و بررسی‌های به عمل آمده،

اندیشه دفاع از ابلیس کرکّانی را بجز در آثار عین القضات، جای دیگری نیافتیم، اما به احتمال قریب به یقین دفاعیات او از ابلیس باید بیش از این بوده باشد تا توانسته باشد این گونه نظر عین القضات را به خویش جلب کند و البته این دیدگاه‌های کرکّانی - عمداً یا غیر عمد - از صفحه روزگار و متون حذف شده است.

## ۲. سماع:

در کتب عرفانی دیدگاه صریح کرکّانی درباره سماع و تأیید آن نیامده، اما در مصیبت نامه عطار، حکایتی آمده است که نشان از بی اعتنایی و بی رغبتی وی به سماع دارد:

سایلی جوینده راه کمال کرد شیخ کرکّانی را سؤال  
گفت چون نبود تو را میل سماع گفت ما را از سماع است انقطاع ...  
با چنین دردی که در جان من است کی سماع و رقص درمان من است؟  
(مصیبت‌نامه، ص ۲۴۸، ۲۴۹)

بعلاوه امام محمد غزالی که خود برای سماع درست شرایطی همچون مکان و زمان و اخوان را مطرح کرده است، در تأیید نظر خویش - یعنی امکان صحت سماع با رعایت شرایط برونی و درونی - حکایتی آورده که یکی از مریدان ابوالقاسم کرکّانی از وی برای سماع اجازه خواست. شیخ به او گفت: «سه روز هیچ مخور، پس از آن بگوی تا طعامی خوش بسازند؛ اگر میل به سماع بیش باشد و سماع اختیار کنی بر طعام، آنگاه این تقاضای سماع بر حق باشد، و تو را مسلم باشد.» (کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۴۸۰) کرکّانی با این ملاک و معیارش - به طور ضمنی - می‌خواهد بگوید که «بر سماع راست هر کس چیر نیست» و مریدی که هنوز شهرت بر وی غالب باشد و احوال دل از او پنهان، سماع نکردن بر او واجب است. (همان)

## ۳. رضا یا دعا:

کرکّانی، قائل به توأمان بودن «رضا و دعا» در سلوک عرفانی عارف است. در مفصل ترین متن و دیدگاه عرفانی که از او به ما رسیده، درباره رضا و دعا چنین گفته است:



«نقل است که از او پرسیدند که سالک در تحت جریان احکام قضا، رضا ورزد یا دست در دامن دعا زند. فرمود که اگر رضا و دعا را محل یکی بودی، منافات ثابت شدی، اما محل رضا جنان است و محل دعا لسان. پس سالک در جریان احکام قضا به دل راضی باشد و به زبان داعی. گفتند: چون دل راضی است فایده دعا چیست؟ گفت: اظهار عجز و نیاز در حضرت بی نیاز چاره ساز. و از حال خود خبر داد که اگر مأمور به دعا نبودی از غلبه سلطان رضا، زبان به دعا ننگشادمی<sup>۷</sup> و با وجود مأموری چند سال است که از دعا عاجزم و در تعب مطلوب حیران، زیرا که اگر از او خواهم دون همّتی است و [اگر] او را خواهم بی حرمتی است. گفتند: چرا معرفت او از او نمی‌خواهی؟ گفت غیرت محبّتم نمی‌گذارد که مر او را شناسم. چه من نمی‌خواهم که او را غیر او شناسد و تا من منم غیر او باشد. لاجرم معرفت نتوانم خواست؛ باز عشق خونریز فتنه انگیز تعلیم دلیری می‌کند و در دعا کردن رخصت می‌دهد و می‌گوید: اگر دیدار خواهی بیننده اوست و اگر معرفت خواهی داننده اوست و اگر او را خواهی خواهنده اوست. چنانکه خواجه فرماید:

ای آنکِ تویی حیاتِ جانِ جانم از وصف تو گرچه عاجز و حیرانم  
بینایی چشم من تویی می‌بینم دانایی عقل من تویی می‌دانم

لاجرم اگر موسی گفت: أرنی أنظر إلیک، من می‌گویم أرنی تنظر إلیک. مصراع: در عشق چنین بوالعجبی‌ها باشد. (جواهر الأسرار و زواهر الأنوار، ج ۱، ص ۱۰۰، ۱۰۱) این متن مغتنم عرفانی، حاوی دیدگاه‌های مهم عرفانی و سلوکی کرکّانی است که در جای دیگر، این دیدگاه‌ها به این صراحت بیان نشده است. برخی از مهم‌ترین این اشارات و دیدگاه‌ها - که روزه‌ای جدید از ویژگیهای تفکر عرفانی وی در برابر چشم خواننده می‌گشاید- به شرح ذیل است:

**الف)** کرکّانی به طور ضمنی، «سلطان رضا» را بر «دعا» ترجیح و برتری داده، چراکه اولی در جنان و قلب جای دارد و دومی در زبان.

ب) برتری رضا بر دعا دلیل ترک دعا نیست، بلکه سالک باید «رضا و دعا» را توأمان در سلوک عرفانی خویش به کار بندد.

ج) خبر دادن عارف از حال عرفانی خود و اینکه اگر مأمور به دعا کردن نبود، بواسطهٔ چیرگی سلطان رضا، هرگز زبان به دعا نمی‌گشود.

د) عجز و ناتوانی عارف از گشودن زبان به دعا و در نتیجه غلبهٔ «حیرت» عرفانی بر احوال او.

ه) ادب نفس عارف، آنجا که گفت: «اگر از او خواهم دون همّتی است و او را خواهم بی حرمتی است.»

و) غیرت عارف نسبت به معشوق عرفانی و اینکه غیرتش اجازه نمی‌دهد که «او را غیر او شناسد.»

ز) خطر منیّت و خودخواهی و اینکه تا منیّت و خودی و نفس عارف با باشد، با حق بیگانه است. این نگرش ژرف کرّکانی یادآور دیدگاه عارف بزرگ همعصر او - ابوسعید ابوالخیر - دربارهٔ ترک خودی و منیّت است.

ح) اصل فنای عارفانه و اینکه عارف تنها در صورت فنای مطلق در می‌یابد که بیننده و داننده و خواهنده اوست و کشش و جذبۀ معشوق، عشق و شوق و کوشش در وی برانگیخته است. کرّکانی خود یکجا گفته است: «بنده تا در تحصیل این معانی و جمیع این اوصاف است هنوز در راه است، به مقصد نارسیده و در روش خود است کشش حق نایافته، تا در معرفت است از معروف بازمانده و تا در طلب محبّت است از محبوب بی‌خبر شده. (کشف الأسرار، ج ۲، ص ۱۸۷)

ط) شطح کرّکانی و اینکه اگر موسی (ع) گفت: ارنی انظر إلیک (خود را به من بنمایان تا بر تو بنگرم)، من می‌گویم: ارنی تنظر إلیک (خود را به من بنمایان تا تو «خودت» را بنگری). این شطح کرّکانی - که یک «بیان هنری» از «تجربه ای صوفیانه» است و این دو از یکدیگر تجزیه‌ناپذیرند - (زبان شعر در نثر صوفیه،

ص ۲۹۹)، ضمن بیان این نکته اساسی که عارف با فنای مطلق خود در وجود معشوق، همه او می‌شود و در نتیجه معشوق، تجلیات و ظهورات خویش را در آینه ضمیر فنا شده عاشق می‌توان بنگرد، می‌تواند اشاره‌ای هم به «انالحق» حلاج داشته باشد؛ حلاجی که او نیز با فراموش کردن «خود» و صفات و تعینات خویش، همه او شد و فاصله و حجابی میان خود و او ندید و جهان و هستی را یکسره سرشار از حق دید و فریاد زد «انالحق». دور نیست که کرکانی همانگونه که در تعریف و تمجید ابلیس، به احتمال قریب به یقین به تفکر حلاجی نظر داشته است، این سطح خود را نیز به تاسی از او گفته باشد.<sup>۸</sup>

ی) سرانجام در این سطح کرکانی، رگه‌ها و نشانه‌هایی از «تصوف عاشقانه» او به چشم می‌خورد و اینکه به قول خود او چنین جرأت و جسارتها و بوالعجبی‌هایی تنها در عشق باشد و از عشق برمی‌آید. اصولاً از قرن پنجم به بعد، مشایخ خراسان - از جمله کرکانی - محبت یا عشق را به منزله مدار اصلی تصوف در نظر گرفته و «تصوف عاشقانه» را بنیان نهادند که در این نوع تصوف نسبت انسان با خدا و خدا با انسان و مفاهیمی همچون معرفت، از مفهوم عشق مایه می‌گیرد. (برای اطلاع بیشتر بنگرید به رؤیت ماه در آسمان، ص ۱۵۳)

#### ۴. فنا و نیستی:

سنایی در حدیقه الحقیقه ذیل عنوان «التمثیل لابن الغافل و الأب العاقل»، دیدگاه «شیخ گورکانی» (نسخه بدل: گوزگانی) درباره فنا و پند و نصیحت وی به فرزندش را بیان کرده است:

به پسر شیخ گورکانی <sup>۹</sup> گفت	که ترا بهر کارهای نهفت
اندرین کوچه خانه ای باید	گر کلیدان به چپ بود شاید
ساز پیرایه در ره تجرید	هم سر از شرع و هم سر از توحید
اندرین منزلِ عنا و ضرر	چون مسافر درآی و زودگذر

بر در بوستان اَلَّا اللهُ  
برکش و نیست کن قبا و کلاه  
نیست شو تا همو دهد به صواب  
لَمَنْ الْمُلْكُ رَا سؤَال و جَوَاب<sup>۱</sup>

(حَدِيقَةُ الْحَقِيقَةِ، الف، ص ۱۱۵، ۱۱۶)

این پندنامه عرفانی کرکانی، ضمن بیان دیدگاه وی دربارهٔ فنای عارفانه (ابیات پنجم و ششم)، دو دیدگاه عرفانی دیگر وی را نیز مطرح می‌کند: اول شریعتمداری شیخ و مقید بودن وی به آداب شریعت (بیت سوم)؛ دوم ناپایداری دنیا و اینکه منزل رنج و ناراحتی و ضرر است و چه بهتر که همچون مسافر به آن درآمد و زود گذشت. (بیت چهارم)

#### ۵. ادبِ صحبت:

هجویری در «کشف المحجوب» و هنگام برشمردن آداب صحبت و همنشینی، سخنی از «شیخ المشایخ ابوالقاسم کرکان» نقل کرده که از او پرسیده است: «شرط صحبت چیست؟» و شیخ پاسخ داده است که: «آن که حظّ خود نجویی اندر صحبت؛ که همهٔ آفات صحبت از آن است که هر کسی از آن حظّ خود طلبند. و طالب حظّ را تنهایی بهتر از صحبت، و چون حظّ خود فروگذارد و حظوظ صاحب خود را رعایت کند، اندر صحبت مصیب باشد.» (کشف المحجوب، ص ۵۰۰)

#### ۶. فضیلتِ صحبت برادران:

بخاری در کتاب خود، شرط دیگر کرکانی را در موافقت و صحبت برادران بیان کرده است: «حضرت شیخ ابوالقاسم کرکانی - قدس الله روحه - در کتاب خود «اصول الطریقه و فصول الحقیقه» ذکر کرده است فضل موافقت برادران در کاری که معصیت نباشد، کمتر از روزهٔ نوافل نیست.» (انیس الطالبین و عُدة السالکین، ص ۵۲)

#### ۷. دام پندار:

کرکانی در نصیحتی به هجویری - که به قول خودش «نخوت کودکی و آتش جوانی» بر وی غلبه کرده بود - گفته است: «ای پسر! آدمی را با این طریقت، نسبت

بیش از این نیست که چون وی را به طریقت بازبندند پندار یافت آن بگیردش، و چون از آن معزول کنندش به عبارت پندار برسد. پس نفی و اثبات و فقد و وجود وی هر دو پندار باشد، و آدمی هرگز از بند پندار نرهد. وی را باید که درگاه بندگی گیرد و جمله نسبت‌ها را از خود دفع کند، بجز نسبت مردمی و جوانمردی.» (کشف المحجوب، ص ۲۵۷)

#### ۸. تمثّل نفس به مار:

هجویری در اثنای گفته برخی از بزرگان صوفیه و تعبیر هر یک از آنها از نفس که مثلاً محمد علیان نسوی و ابوالعبّاس شقّانی و درویشی بی نام هر یک - به ترتیب - نفس را به صورت «روباهی و سگی و موشی» تمثّل کرده‌اند، گفته کرّکانی را نیز در این باره می‌افزاید که «وی از ابتدای حال نشان داد که: «من ورا [نفس را] به صورت ماری دیدم.» (همان: ۳۱۰) این تعبیر کرّکانی از نفس، ترکیب «ازدهای نفس» در مثنوی را فرایاد می‌آورد.

#### ۹. نود و نه نام خداوند:

صاحب عوارف المعارف از ابوعلی فارمدی - مرید و داماد ابوالقاسم کرّکانی - نقل کرده است که گفت: «از شیخ خود سماع دارم که می‌گفت: تا سالک متصّف نشود به نود و نه نام حق تعالی، واصل حضرت عزّت نتواند شد.» (عوارف المعارف، ص ۱۰۷)

#### ۱۰. اطاعت بدون قید و شرط از پیر:

غزالی، هنگام بحث درباره «حُسن ادب مرید در برابر پیر»، از زبان ابوعلی فارمدی حکایتی را نقل کرده است که او پیش پیر خود - ابوالقاسم کرّکانی - خوابی را حکایت کرد و گفت که «در خواب دیدم که تو مرا چنین گفتی، من گفتم چرا»، او از من یک ماه اعراض فرمود و با من سخن نگفت. و گفت اگر در باطن تو تجویز و

مطالبت و انکار آنچه گویم نبودی، در خواب آن بر زبانت نرفتی. و همچنان است که گفت: «(احیاء علوم الدین، ربع چهارم، ص ۳۰۴)

### ۱۱. فضیلت نماز ایستاده:

«به ما رسید که شیخ ابوالقاسم کرگانی وقتی که مریض بود، گریه می کرد و می گفت: از فضیلت نماز ایستاده خواندن محروم شده ام و خوابیده نماز می خوانم.» (مجالس، ص ۹۲)

### ۱۲. تفاوت معلوم خالق و علم مخلوق:

خواجه عبدالله در رسائل فارسی خود، تنها یک مورد از کرگانی یاد کرده که: «شیخ ابوالقاسم کرگانی فرموده است که معلوم خالق تابع علم اوست و علم مخلوق تابع معلوم اوست.» (رسائل فارسی، ص ۷۱۵) آری! خالق به علم لدنی خویش به جهان مخلوقات اشراف دارد، در حالی که علم مخلوقات از معلومات اکتسابی آنها مایه می گیرد و ذاتی و لدنی آنها نیست.

### ۱۳. توکل و آسودگی خاطر:

ابوالقاسم نعمه بن مؤید طوسی از ابوالقاسم کرگانی نقل کرده است که گفت: «إذا سافرتُ فلا تنزل رباطاً یكون له معلوم و توکل علی الله حتی تکون فی راحة.» (معجم السفر، شماره ۱۳۸۵) دل نبستن به دنیا و تعلقات دنیوی، جوهر «توکل» را در آدمی تقویت می کند و توکل بر حق هم نتیجه اش راحتی و آسودگی خاطر است.

### ۱۴. یاد مرگ:

به روایت احمد غزالی، شخصی نزد ابوالقاسم کرگانی آمد و از اینکه نمی توانست هر روز به دیدار شیخ بیاید، عذرخواهی کرد. کرگانی در پاسخ او گفت: «از ناآمدن عذر مخواه، و من از آمدنت عذر می خواهم، که ما را خود از آمدن آن مهتر پروای کس نیست، یعنی: ملک الموت.» (مجالس، ص ۱۴۰)

## نتیجه‌گیری

عبدالله بن علی عبدالله الطوسی مشهور به «ابوالقاسم کرکانی» یکی از عارفان و مشایخ خراسان در قرن چهارم و پنجم بوده که متأسفانه اطلاعات بسیار کم و پراکنده‌ای از زندگی، افکار و اندیشه‌های عرفانی او در دست است؛ این در حالی است که شرح حال و اندیشه‌های برخی از معاصران وی از جمله: ابوسعید ابوالخیر، هجویری و قشیری، بیش از او در کتب تذکره و تصوف آمده است. با این حال هجویری در کشف المحجوب، بارها از حالات و اقوال او سخن گفته و وی را «شیخ المشایخ» و «قطب المدار» خوانده است. عطار نیز در منظومه‌های الهی‌نامه و اسرارنامه خود، ضمن تمجید و تحسین کرکانی، با آوردن صفاتی همچون «پیرِ پرنیاز» و «شیخ اکابر»، حکایاتی چند از وی نقل کرده است و در یکی از این حکایت‌ها از «ابوالقاسم» نامی، نام برده که حاضر نشد بر جنازه فردوسی نماز بگزارد و برخی از متقدمان و معاصران - به نادرست - این ابوالقاسم را همان «ابوالقاسم کرکانی» فرض کرده و او را به قشیری‌گری و تعصب متهم کرده‌اند.

کرکانی، بعد از حلّاج، اندیشه «دفاع از ابلیس» او را بسط داد و دو مدافع دیگر ابلیس - یعنی احمد غزالی و عین القضات همدانی - به احتمال قریب به یقین، از طریق او با اندیشه‌های حلّاج آشنا شدند. هم از این روست که مطالعه زندگی و گفتار و آراء عرفانی کرکانی در بررسی جریان تاریخی دفاع از ابلیس و دیگر جریان‌های تصوف بویژه تصوف خراسان، مفید به نظر می‌رسد.



## پی‌نوشت‌ها:

۱. در مهجور بودن ابوالقاسم کرکانی همین بس که حتی محقق تیزی‌نی همچون استاد عبدالحسین زرین کوب، در هیچ یک از آثار عرفانی خود همچون: جستجو در تصوف ایران یا ارزش میراث صوفیه، نامی از کرکانی نیاورده و حتی هنگام بحث از دفاعیات احمد غزالی و عین القضات از

ابلیس، به واسطه بودن کرکانی در این میان اشاره نمی‌کند و صرفاً سخنان آن دو را مستقیماً برگرفته از تعلیمات حلاج دانسته است. زرین کوب تنها در کتاب فرار از مدرسه می‌گوید که ابوعلی فارمدی از شاگردان و تربیت یافتگان ابوالقاسم کرکانی است. (فرار از مدرسه، ص ۲۸)

۲. فریتز مایر ضمن ترجیح نسبت «کرکانی» به «گرگانی» در اظهار نظری شگفت، این نام را [با آوردن قید ظاهراً] مشتق و مأخوذ از «کره اسب» دانسته است. (ابوسعید ابوالخیر حقیقت و افسانه، ص ۷۰؛ پاورقی)

۳. قَرمیسین: «و هُوَ تعریب کرمان شاهان. بلدٌ معروفٌ بینة و بین همدان ثلاثون فرسخاً قرب الدینور. ذکر ابن الفقیه آن قباد بن فیروز نَظَر فی بلادِهِ فلم یجد فیما بین المدائن إلی بلخ بقعَةً علی الجاده أنزه و لا أعذب ماءً و لا نسیماً من قرمیسین إلی عقبه همدان.» (معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۳۰)

۴. در انتساب رساله «لوايح» به عین القضاة میان عرفان پژوهان اختلاف نظر است. به گفته شادروی منش، لوايح قطعاً به قلم عین القضاة نیست و شواهد متعدّد درون متنی و برون متنی، اثبات می‌کنند که این رساله نوشته «حمید الدین ناگوری» از صوفیان حوزه شبه قاره هند در قرن هفتم است. (جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به مقاله «لوايح از کیست؟»، صص ۲۰۳-۲۲۴)

۵. ظاهراً این بیت - چنانکه سعید نفیسی خاطر نشان کرده - از فردوسی نیست و با تغییراتی از حکیم نظامی است. (برای اطلاع بیشتر بنگرید به اسرارنامه، ص ۴۸۷)

۶. برای اطلاع بیشتر در این زمینه ر.ک. به مقاله محققانه «نقش ایدئولوژیک نسخه بدل ها»، صص ۹۳-۱۱۰. بی مناسبت نیست که در پایان این بحث، به دیدگاه ذوقی باستانی پاریزی هم در ردّ انتساب نماز نگزاردن ابوالقاسم کرکانی بر جنازه فردوسی اشاره کنیم. وی می‌نویسد: «نمی‌دانم چرا خارخاری در دل من هست که آن شیخ که سر نماز جنازه فردوسی در طوس حاضر نشده این شیخ ابوالقاسم کرکانی نبوده باشد. خصوصاً که خیلی ها کرگانی را کرگانی ضبط کرده‌اند. هم ردیف‌های او به ما می‌گویند که این نادریشی باید از کس دیگر باشد؛ هرچند که هرچه نقل کنند از بشر در امکان است.» (بارگاه خانقاه در کویر هفت کاسه، ص ۴۲)

۷. ابیات ذیل از مثنوی مولانا، به طور شگفت‌انگیزی با محتوا و مضمون سخن کرکانی همخوانی دارد:

بشنو اکنون قصه آن ره روان	که ندارند اعتراضی در جهان
ز اولیا اهل دعا خود دیگرند	که همی دوزند و گاهی می درند
قوم دیگر می شناسم ز اولیا	که دهانشان بسته باشد از دعا



از رضا که هست رام آن کرام جُستن دفع قضاشان شد حرام

(مثنوی معنوی، ۳، ۴۱۵)

۸. جالب است بدانیم که بایزید بسطامی هم، شطح و سخنی نظیر کرکانی دارد و بعید نیست که وی از میراث عرفانی بایزید نیز بهره گرفته باشد. او می‌گوید:

أشارَ سرّی إلیک حتّی فَنیتُ عنّی و دُمتُ أنت  
و فی فنائی فنا فنائی و فی فنائی وَجَدتُ أنت  
محوتِ إسمی و رَسَمِ جسمی سألْتُ عنّی فقلتُ أنت  
فأنت تسلو خیال عینی فحیثما دُرت كنت أنت

(دفتر روشنایی، ص ۲۳۶، ۲۳۷؛ نیز: ۳۷۷)

۹. مدرّس رضوی در تعلیقات حدیقه و در توضیح «شیخ گورکانی» نوشته است: «معلوم نشد که مراد از شیخ گورکانی کیست و باید یکی از بزرگان مشایخ صوفیه باشد.» او احتمال می‌دهد که شیخ مورد نظر یا «ابوالقاسم گرگانی» باشد و یا منظور «ابوعلی جوزجانی» است؛ زیرا در بعضی نسخ حدیقه به جای «گرگانی»، «گوزکانی» آمده است. (تعلیقات حدیقه الحقیقه، ص ۱۷۵)

۱۰. حدیقه الحقیقه، چاپ مریم حسینی، ابیات چهارم و پنجم از متن مورد نظر را ندارد و به جای آن سه بیت دیگر در پایان متن آمده است:

تیغ او بهر سرفرازان را سر بُرد پس بسر برد جان را  
نوش دان بهر سود و سودا را حربۀ آفتاب حربا را  
زانکه از حرف لا و تا الله کسی نداند که چند باشد راه

(حدیقه الحقیقه، ب، ص ۳۳)

## منابع

- ابوسعید ابوالخیر حقیقت و افسانه؛ فریتز مایر، ترجمه مهرآفاق بایوردی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۷.

- احیاء علوم الدین؛ ابوحامد امام محمد غزالی، ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، چاپ پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۶.

- اسرارالتوحید؛ محمد بن منور، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، آگاه، تهران ۱۳۷۶.

- اسرارنامه؛ فریدالدین محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، سخن، تهران ۱۳۸۸.
- العبر؛ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، (نسخه الکترونیکی).
- المنتخب من کتاب السیاق لتاریخ نیشابور؛ عبدالغافر بن اسماعیل فارسی، انتخابه: ابراهیم بن محمد بن الأزهر الصریفینی، تحقیق: محمد عثمان، مکتبه الثقافه الدینییه، قاهره ۱۴۲۸.
- الوافی بالوفیات؛ صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، به کوشش دوروتیا کرافولسکی، بی نا، بیروت ۱۹۹۱.
- الهی نامه؛ فریدالدین محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، سخن، تهران ۱۳۸۷.
- انیس الطالبین و عده السالکین؛ صلاح بن مبارک بخاری، به کوشش توفیق سبحانی، چاپ دوم، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۸۳.
- باده عشق؛ نصرالله پورجوادی، نشر کارنامه، تهران ۱۳۸۷.
- بارگاه خاتقاه در کویر هفت کاسه؛ محمد ابراهیم باستانی پاریزی، نشر علم، تهران ۱۳۸۴.
- تاریخ گزیده؛ حمدالله مستوفی؛ به اهتمام عبدالحسین نوائی، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.
- تذکره الشعراء؛ دولتشاه سمرقندی، به اهتمام و تصحیح: ادوارد براون، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۲.
- تذکره الاولیاء؛ فریدالدین محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری، تصحیح و توضیح: محمد استعلامی، چاپ دهم، تهران، انتشارات زوآر ۱۳۷۸.
- تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا؛ رینولد.ا. نیکلسون، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، سخن، تهران ۱۳۷۴.
- تعلیقات حدیقه الحقیقه؛ محمد تقی مدرس رضوی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، بی تا.
- جواهر الاسرار و زواهر الأنوار؛ کمال الدین اسماعیل خوارزمی، مقدمه و تصحیح و تحشیه: محمد جواد شریعت، انتشارات مشعل، اصفهان، بی تا.
- چهار مقاله؛ احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، تصحیح محمد قزوینی، با تصحیح مجدد: محمد معین، چاپ دوم، انتشارات زوآر، تهران ۱۳۸۱.
- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه؛ ابوالمجد مجدود بن آدم، سنایی غزنوی، (الف)، تصحیح و تحشیه: محمد تقی مدرس رضوی، چاپ پنجم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷.
- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه؛ -----، (ب)، تصحیح و توضیح: مریم حسینی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۲.

- دفتر روشنائی؛ (از میراث عرفانی بایزید بسطامی)، محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، سخن، تهران ۱۳۸۵.
- دیوان؛ شاه نعمت الله ولی، مقدمه: سعید نفیسی، حواشی از م. درویش، نشر باران، تهران، بی تا.
- رسائل فارسی؛ خواجه عبدالله انصاری، تصحیح و مقدمه: محمد سرور مولایی، چاپ دوم، توس، تهران ۱۳۷۷.
- رؤیت ماه در آسمان؛ نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۵.
- زبان شعر در نثر صوفیه؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۹۲.
- سوانح؛ احمد غزالی، تصحیح و مقدمه و تعلیق: نصرالله پورجوادی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۹.
- سیر أعلام النبلاء؛ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، حَقَّقَهُ و عَلَّقَ علیه: شعيب الأرنؤوط و محمد نعیم العرفوسوی، چاپ چهارم، مؤسسه الرساله، بیروت ۱۴۰۶.
- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب؛ ابی الفلاح عبد الحی بن العماد حنبلی، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- طبقات الشافعیة الكبرى؛ تاج الدین ابی نصر عبد الوهَّاب بن علی بن عبد الکافی سُبکی، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبد الفتاح محمد الحلو، دار احیاء الکتب العربیة، بیروت، بی تا.
- طرائق الحقائق؛ محمد معصوم شیرازی (معصوم علیشاه)، تصحیح محمد جعفر محجوب، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، بی تا.
- عوارف المعارف؛ شهاب الدین سهروردی، به اهتمام قاسم انصاری، چاپ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۶.
- فرار از مدرسه؛ عبدالحسین زرین کوب، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹.
- قلندریه در تاریخ؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۸۶.
- کشف الأسرار و عمده الأبرار؛ ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱.
- کشف المحجوب؛ ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، چاپ پنجم، انتشارات سروش، تهران ۱۳۸۹.
- کیمیای سعادت؛ ابوحامد امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیوجم، چاپ هفتم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.
- لوائح؛ عین القضاة همدانی، (منسوب)، تصحیح و تحشیه: رحیم فرمنش، چاپ چهارم، انتشارات منوچهری، تهران ۱۳۸۷.

- «لوايح از کيست؟»؛ محمد شادروى منش، مجله مطالعات عرفانى دانشکده علوم انساني دانشگاه کاشان، شماره ۱۰، ۱۳۸۸، صص: ۲۰۳-۲۲۴.
- مثنوى معنوى؛ جلال الدين محمد مولوى، به تصحيح و پيشگفتار: عبدالکریم سروش، چاپ سوم، انتشارات علمى و فرهنگى، تهران ۱۳۷۷.
- مجالس؛ احمد غزالى، به اهتمام: احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۶.
- مجمل فصيحى؛ احمد فصيح خوافى، به کوشش محمود فرخ، انتشارات باستان، مشهد ۱۳۴۰.
- مصنفات فارسى؛ علاء الدوله سمنانى، به اهتمام نجيب مايل هروى، انتشارات علمى و فرهنگى، تهران ۱۳۶۹.
- مصيبت نامه؛ فریدالدين محمد بن ابراهيم عطّار نيشابورى، مقدمه، تصحيح و تعليقات: محمدرضا شفيعى کدکنى، چاپ دوم، سخن، تهران ۱۳۸۶.
- معجم البلدان؛ شهاب الدين ابى عبدالله ياقوت حموى، دار صادر، بيروت ۱۹۹۱.
- معجم السفر؛ ابوطاهر احمد بن محمد سلفى اصفهانى، تحقيق: عبدالله عمر البارودى، المكتبة التجارية، (نسخه الكترونيكى).
- مفاتيح الإعجاز فى شرح گلشن راز؛ شمس الدين محمد لاهيجى، مقدمه و تصحيح و تعليقات: محمدرضا برزگر خالقي و عفت كرباسى، چاپ هفتم، انتشارات زوار، تهران ۱۳۸۷.
- منطق الطير؛ فریدالدين محمد بن ابراهيم عطّار نيشابورى، مقدمه، تصحيح و تعليقات: محمدرضا شفيعى کدکنى، چاپ سوم، سخن، تهران ۱۳۸۵.
- مهمان نامه بخارا؛ فضل الله بن روزبهان خنجى، به اهتمام منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۷.
- نامه ۵؛ عين القضاة همدانى، (ج اول و دوم)، به اهتمام عليبنقى منزوى و عفيف عسيران، چاپ سوم، اساطير، تهران ۱۳۷۷.
- نفحات الانس؛ نورالدين عبدالرحمن جامى، مقدمه، تصحيح و تعليقات: محمود عابدى، چاپ سوم، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۵.
- «نقش ايدئولوژيك نسخه بدلها»؛ محمدرضا شفيعى کدکنى، نامه بهارستان، سال پنجم، شماره اول و دوم، ۱۳۸۳، صص: ۹۳-۱۱۰.